

- ۲- زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار
- ۴- چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر
- ۹- چو سهراب شیروژن او را بدید بختنید و لب را به دندان گزید
- ۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر
- ۱۶- بر آشفست سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بد به جنگ
- ۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کُرد نشست از بر اسپ و برخاست گرد
- ۲۰- به آورد با او بسننده نبود بیچید ازو روی و برگاشت زود
- ۲۱- سپهبد عنان ازدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی ببرد
- ۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش
- ۲۴- بدانست سهراب کاو دخترست سر و موی او از در افسرست
- ۲۶- ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند
- ۲۸- نیامد به دامم به سان تو گور ز چنگم رهایی نیابی مشور
- ۲۹- بدانست کاویخت گُرد آفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید
- ۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
- ۳۵- عنان را بیچید گرد آفرید سمند سرافراز بر دژ کشید
- ۳۷- در باره بگشاد گُرد آفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید
- ۴۱- که هم رزم جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ
- ۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین
- ۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی
- ۴۶- نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش